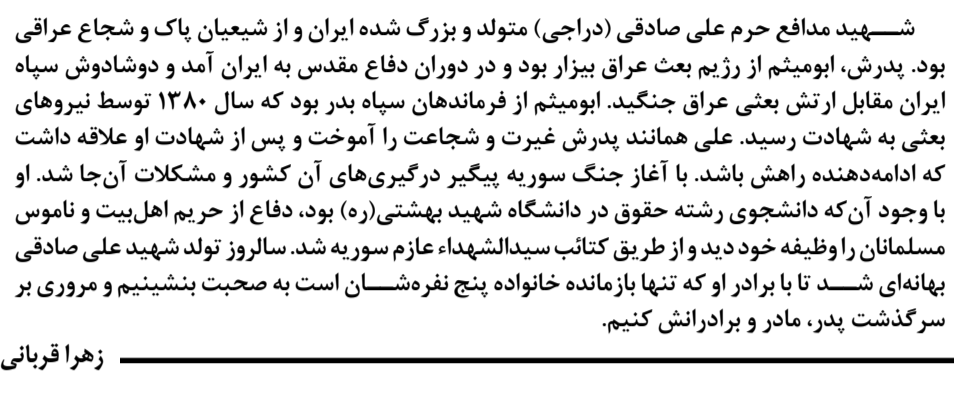


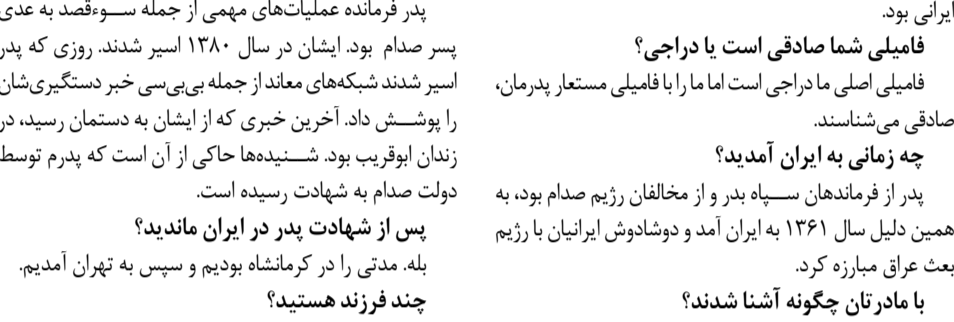


برادر شهید مدافع حرم علی صادقی و فرزند شهید ابومیثم صادقی(دراجی):

شهید مدافع حرم علی صادقی (دراجی) متولد و بزرگ شده ایران و از شیعیان پاک و شجاع عراقی بود. پدرش، ابومیثم از رژیم بعث عراق بیزار بود و در دوران دفاع مقدس به ایران آمد و دوشادوش سپاه ایران مقابل ارتش بعثی عراق جنگید. ابومیثم از فرماندهان سپاه بود که سال ۱۳۸۰ توسط نیروهای بعثی به شهادت رسید. علی همانند پدرش غیرت و شجاعت را آموخت و پس از شهادت او علاقه داشت که ادامه‌دهنده راهش باشد. با آغاز جنگ سوریه پیگیر درگیری‌های آن کشور و مشکلات آن‌جا شد. او با وجود آن‌که دانشجوی رشته حقوق در دانشگاه شهید بهشتی(ره) بود، دفاع از حریم اهل‌بیت و ناموس مسلمانان را وظیفه خود دید و از طریق کتابت سیدالشهداء عازم سوریه شد. سال‌روز تولد شهید علی صادقی بهانه‌ای شد تا با برادر او که تنها بازمانده خانواده پنج نفره‌ششان است به صحبت بنشینیم و مروری بر سرگذشت پدر، مادر و برادرانش کنیم.



شَهِیدِ مدافعِ حرمِ علی صادقی (دراجی) متولد و بزرگ شده ایران و از شیعیان پاک و شجاع عراقی بود. پدرش، ابومیثم از رژیم بعث عراق بیزار بود و در دوران دفاع مقدس به ایران آمد و دوشادوش سپاه ایران مقابل ارتش بعثی عراق جنگید. ابومیثم از فرماندهان سپاه بود که سال ۱۳۸۰ توسط نیروهای بعثی به شهادت رسید. علی همانند پدرش غیرت و شجاعت را آموخت و پس از شهادت او علاقه داشت که ادامه‌دهنده راهش باشد. با آغاز جنگ سوریه پیگیر درگیری‌های آن کشور و مشکلات آن‌جا شد. او با وجود آن‌که دانشجوی رشته حقوق در دانشگاه شهید بهشتی(ره) بود، دفاع از حریم اهل‌بیت و ناموس مسلمانان را وظیفه خود دید و از طریق کتابت سیدالشهداء عازم سوریه شد. سال‌روز تولد شهید علی صادقی بهانه‌ای شد تا با برادر او که تنها بازمانده خانواده پنج نفره‌ششان است به صحبت بنشینیم و مروری بر سرگذشت پدر، مادر و برادرانش کنیم.



آقای صادقی اهل کجا هستید؟
متولد و بزرگ شده ایران هستم و پدرم اصالتاً عراقی و مادرم ایرانی بود.

فامیلی شما صادقی است یا دراجی؟

فامیلی اصلی ما دراجی است اما ما را با فامیلی مستعار پدرمان، صادقی می‌شناسند.

چه زمانی به ایران آمدید؟

پدر از فرماندهان سپیاه بدر و از مخالفان رژیم صدام بود، به همین دلیل سال ۱۳۶۱ به ایران آمد و دوشادوش ایرانیان با رژیم بعث عراق مبارزه کرد.

با مادر تان چگونه آشنا شدند؟



بعد از آزادسازی جنوب لبنان و در ادامه مأموریتی که پیش از او برعهده دوستم و معاون سابقش محمد قاصوه (ساجد) بود، مسئولیت «واحد آموزش مقاومت اسلامی» را برعهده گرفت. این دوره پنج سال طول کشید و در ادامه تغییراتی که «حاج ساجد» به وجود آورده بود، این بار «ابومحمد اقلیم» ساختار آموزشی مقاومت اسلامی را زیر و رو کرد.

اولین اقدام او، گنجاندن دروس مطالعاتی «دشن شناسی» در صفوف نیروهای مقاومت اسلامی بود. طبق دستور او، تمام نیروهای مقاومت اسلامی موظف بودند که سطح دانش خود از رژیم صهیونیستی، ارتشش و حامیانش را به سطح مداوم بالا ببرند. این اتفاق سطح آگاهی علمی رزمندگان مقاومت اسلامی نسبت به دشمن را به شدت افزایش داد.

دومین اقدام او، وارد کردن فناوری در جاهایی بود که همه به روش‌های سنتی آموزش خو گرفته بودند. کسی تا آن زمان بخاطر ندانست که در دل جنگل و میان تپه، بوسیله توری‌های استتار و میله‌های فلزی قابل جابه‌جایی، کلاسی برای رزمندگان تشکیل شود که محتوای آن را به جای تخته عادی، از طریق لپ تاپ و ویدئو پروژکتور ارائه شود.

سومین اقدام او، تشکیل کلاس‌های ویژه برای رزمندگان در مناطقی خارج از جبهه‌های عملیاتی بود. در این طرح، او سالن‌ها و مراکز خصوصی را برای آموزش‌های نظری رزمندگان در نظر گرفت که با تمام فناوری‌های روز تجهیز شده بود. در این کلاس‌ها، هم صندلی‌های ارتح وجود داشت و هم سایر امکانات مورد نظر برای یک کلاس بزرگ امروزی که بتوان آن را با دوره‌های مخصوص نظامی در دانشکده‌های نظامی جهان مقایسه کرد!

چهارمین کار مهم او، ایجاد تغییر در روش برخورد افسران و مربیان آموزش با نیروهای تحت آموزش بود. یک رسم قدیمی در میان افسران آموزش ارتش‌ها و نیروهای مسلح جهان وجود دارد که می‌گوید: «بدون ترس از مرئی، یادگیری شدنی نیست.» به همین دلیل هم بسیاری از مربیان آموزش مقاومت اسلامی تا آن روز، طوری سا نیروهای خود برخورد می‌کردند که نیروها از آنها بترسند و دستورات آموزشی را مو به مو اجرا کنند.

حاج ابو محمد این روش را با رفتار خود تغییر داد. در دوره‌هایی که برای مربیان، افسران و فرماندهان می‌گذاشت، طوری با آن برخورد می‌کرد که بتوانند هر موضعی که بپراشان جای سؤال یا تردید است بدون ترس از او ببرسند. این رفتار برای آنها عجیب بود یا اینکه در عین صمیمیت، ایبت و اقتدار شخصیتی او را به خوبی حس می‌کردند.

در کنار تمام این مسائل، از ارتقای توان رزمی خودش هم ذره‌ای غافل نشد. در تمام دوره‌هایی که برای تسلیحات و ادوات جدید مقاومت اسلامی بر گزار می‌شد، مانند یک رزمنده عادی شرکت کرد تا از نظر مهارت، همان طور که لقب نظامی‌اش (ماهر) بود، همواره در بالاترین سطح ممکن باشد.

در همان اوایل دوره آموزش هم زمانی که حس کرد سطح معلومات قدیمش از دوره دبیرستان برای ارتباط و آموزش رزمندگانی که بسیاری از آنان حتی تحصیلات عالیه دارند دیگر کافی نیست، مجدداً در دانشگاه و در رشته منابع انسانی ثبت‌نام کرد.

با وجود تبلیغه بسیار در مقاومت اسلامی و رفتن آمد بین محل تحصیل در بعلبک تا بیروت و جبهه، لباسی از کلاه گینب خبر برای بسیاری دوستان و هم‌زمانش جالب بود. سید حسن نصرالله شخصاً خواستار ملاقات و تریک‌په به وی شد. هنگامی که سید حسن او را از نزدیک با لباس فارغ‌التحصیلی دانشجویان دید، بسیار خوشحال شد.

صفحه ۷

چهارشنبه ۳ آذر ۱۴۰۰
۱۸ ربیع‌الثانی ۱۴۴۳ - شماره ۲۲۸۹۷



افتخار می‌کنم خانواده‌ام در راه اسلام به شهادت رسیدند

جبران کنم، در زندگی شرایط سخت بیشماری را تجربه کردم اما به لطف پروردگار از آن‌ها عبور کردم و به اینجا رسیدم؛ این جایی که ایستادم، حال این وظیفه را بر دوش خود احساس می‌کنم در این دورانی که بظنان قلم قد کرده این وظیفه ما جوانان است که او را بشکنیم و به ادامه راه آن، خاتمه بیخشم همان‌گونه که پدرم این کار را انجام داد، من علی‌اکبرم که در

معر که کربلا احساس مسئولیت می‌کنم و در ایام جوانی به جنگ کفر می‌روم، باشد که پروردگار منان من را با او محشور کند. شهادت باعث سربلندی خود و خانواده‌های ما خواهد شد و این استت بهل اهل‌بیت(ع)، ما سربازان کوچک با دل‌های بزرگ هستیم و آن‌شاءالله یکی از سربازان امان‌زمان خواهیم بود. خواسته‌م من از برادران شیعه، همدلی است شاید گویش فرق کند، شاید رنگ فرق کند ولی امیر ما یکی است و اولاد او امامان سوران ما هستند، نرسید کجا هستیم من در کنار علی اکبر و علی‌اصغر در وسط بهشتم راه من به وسیله برادرم ادامه خواهد داشت. فکر نمی‌کردم که روزی برسد به این راحتی دل از این دنیا بکنم در ایامی که به آرزوهای دنیوی‌ام نزدیک شده بودم ولی خداوند نور هدایت را در قلبم روشن کرده و دیگر به این درک نزدیک می‌شوم که دنیا پست تر از آن است که بدان دل بست. ما فرزندان شیعه باید خاری باشیم در چشم دشمنان علی‌بن ابی‌طالب و اجازه ندهیم روزی برسد که جرأت کنند به مولایمان بی‌احترامی کنند. اگر خدا توفیق داد و شهید شدم گریه نکنید بلکه کل بکشید و مولایم را به یاد بیاورید من در کنار حضرت زینب(س)، مالم حضرت زهرا(س) و پدرم حضرت علی(ع) که پدر همه ایثم است، هستم، من را در وادی‌السلام زیر پای مسادرم و در کنار حضرت علی(ع) دفن کنید. برای او

یک از دوستان دارم.

آرزوی فرزند و برادر شهید در این دنیا چیست؟

آرزو دارم هیچ جای دنیا جنگی نباشد چرا که وقتی در جنگ یک نفر جانش را از دست می‌دهد حداقل یک نفر دیگر با او از می‌افتد و آرزو دارم یکبار دیگر بگویم: «امانم… بابا… داش.» دوست ندارم حالی که من تجربه کردم را شخص دیگری تجربه کند. خیلی سخت و ناراحت‌کننده است به‌خصوص این‌که کسی درکت نمی‌کند و متوجه نیست که چه روزگاری را گذراندی و چه سختی‌هایی را متحمل شدی. آرزو دارم خدا علایت همه ما را ختم به خیر کند.



رفتم و می‌خواهم در کنار آن آرام بگیرم، من دارم می‌روم و از خداوند منان می‌خواهم برادرم را در دنیا در پناه خود نگه دارد و او را به راه راست هدایت کند و نور هدایت را در قلب او نهاند تا ادامه راه ما را با خون خود هموار سازد.
۹ تیر ۱۳۹۲ - تهران



حاج ماهر بسیار به این موضوع علاقه داشت.چند هفته بعد و پس از تشییع و تدفین، هنگامی که دوباره مجلس عزاداری هواداران مقاومت اسلامی و حزب‌الله در صور برگزار شد، این‌بار عکس «حاج حسن الحاج» که دیگر نیازی به مخفی نگه داشتن هویت واقعی‌اش نبود، را با فاصله از تریبون سخنرانی، روشی سنن، گذاشتند. شب مخصوص اصحاب که رسید، این‌بار نام حاج حسن هم برده شد.

وقتی که به شهادت رسید، «اتحادیه روستاهای جبل الریحان» (که لویزه هم جزئی از آن است) عکس حاج حسن را در ورودی منطقه نصب کرد، انگار که شهید بخواهد به هر کس که وارد منطقه می‌شود، خوش آمد بگوید.

«در داخل این انسان، خودخواهی و منیتی در پوشش اسم «حسن الحاج» وجود نداشت. به‌خاطر همین هم همیشه انسان یک صادق، شریف و پاکدامن بود.»

همین صحبت سید حسن نصرالله در حتم حاج حسن الحاج کافی بود تا افرادی که او را نمی‌شناختند و نامش را پس از شهادتش شنیدند، بدانند که این فرمانده مبارز، چگونه آسانی بود، که وارد منطقه می‌شود، خوش آمد بگوید.

یک شهید، یک خاطره

مادر را به من بسپار

مریم عرفانیان

سه شب از فوت مادرم می‌گذشت. خیلی ناراحت بی‌ی‌تاب بودم. خواب دیدم در امامزادهٔ کاخک هستم و دست مادرم را توی دست گرفتم. در همین حال برادر شهید عباس آمد و گفت: «تا حالا شما از مادر مراقبت می‌کردی و از حالا به بعد من. مادر را به من بسپار و دیگر کاری نداشته باش.» دست مادرم را به دست عباس دادم و یک‌دفعه از خواب پریدم. سسر جابم توی رختخواب نشستم، نفسی راحت کشیدم و آرام شدم. مادر را به خوب کسی سپرده بودم…

خاطره‌ای از شهید عباس آب‌راوی: زهرا آب، خواهر شهید



علی اعتقادی به مرزا نداشت و دوست داشت به جایگاهی برسد که به مسلمانان خدمت کند و مسلمانان را یک امت واحد می‌دانست و برایش فرقی نداشت یک مسلمان در ایران باشد یا در کشوری دیگر.

چه شد که به سوریه رفتند؟

جنگ سوریه که شروع شد علی مدام پیگیر اخبار بود و فیلم‌هایی که از سوریه در صفحات مجازی منتشر می‌شد را دنبال می‌کرد. یک روز به من گفت که علاقمند است به سوریه برود، من به علی گفتم که جز او کسی را ندارم و توان این جدایی را نخواهم داشت و صحبت‌های آن روز ما ناتمام ماند. مدتی بعد علی گفت که برای زیارت و انجام کاری به عراق می‌رود. چند روزی در عراق ماند و بعد به سوریه رفت. البته این‌ها را بعد از شهادتش متوجه شدم.

شهید صادقی چگونه به شهادت رسیدند؟

از دوستان رسمی شنیدم که نیروهای خودی، عملیاتی را در ریف دمشق (بخشی از سرزمین‌های حومه شهر دمشق) قرار بود انجام دهند که عملیات توسط نیروهای سوری وابسته به جبهه‌النصره لوم‌می‌رود. درگیری شدیدی در منطقه صورت می‌گیرد و برادرم به همراه یکی از دوستانش برای کمک به نیروهای تحت محاصره عازم منطقه می‌شوند اما در این‌همه‌های دشمن می‌افتند. تکفیری‌ها با آرپیجی به سمت آن‌ها شلیک می‌کنند اما آرپیجی به ماشین اصابت نمی‌کند. آن‌ها به سرعت از ماشین بیرون می‌آیند که در آن لحظه تیری به زیر گلو و سینه برادرم اصابت می‌کند و علی به شهادت می‌رسد. در آن درگیری به جز علی، ۱۵ نفر دیگر به شهادت رسیدند.

هنگامی که وارد دفتر کار خود، اتاق فرماندهی واحد، شد به سرعت آنجا را مطابق نیاز خود تنظیم کرد. چند میل بزرگ چرمی، جامنما و یک جای خواب نشان می‌داد که زمان فعالیت در این محل چقدر برای فرمانده اهمیت دارد. بعدها تصاویر دو دوست و هم‌رمز شهیدش عماد مغنیه و ابراهیم الحاج (محمد سلمان) روی میز کار قرار گرفت.

شاهد مشغله‌اش به حدی زیاد بود که فرصتش برای سر زدن به خانواده‌اش در بیروت بسیار کم شده بود. وقتی هم‌زمانش از میزان کار او ششای می‌شدند، می‌گفت: «همه ما مشغله داریم و درست نیست کار رو معطل کنیم!»

جواد مهدی‌زاده
<div><div><div><div></div><div><div>بخش دوم</div></div></div></div><div></div></div>
<p>از طرف دیگر، به دلیل حفظ برتری ارتش موشکی مقاومت اسلامی لبنان در پاسخ متقابل به بمباران شهرهای لبنان به وسیله موشکباران شهرهای صهیونیستین شمال فلسطین‌اشغالی (خصوصاً شهرهای واقع در نوار ساحلی یا دریای مدیترانه مانند نهاربا، عکا تا بندر حیفا)، شخصاً در مواردی اقدام به مشاهده زنده صحنه موشکباران بوسیله دوربین از مکانی نه چندان دور از محل استقرار سکوی موشکی مقاومت اسلامی در حومه صور کرد.</p>
<div><div></div></div>

سید حسن نصرالله و شهید عماد مغنیه علاقه بسیار زیادی به او داشتند. با اینکه سید حسن همیشه به فرماندهان مقاومت اسلامی توجه ویژه‌ای داشت، این توجه و علاقه در مورد حاج ابو محمد بسیار خاص بود. سید حسن و حاج حسن سال‌ها قبل در یکی از اعیاد غدیر با هم عقد اخوت بسته بودند.

سید حسن نصرالله و شهید عماد مغنیه علاقه بسیار زیادی به او داشتند. با اینکه سید حسن همیشه به فرماندهان مقاومت اسلامی توجه ویژه‌ای داشت، این توجه و علاقه در مورد حاج ابو محمد بسیار خاص بود. سید حسن و حاج حسن سال‌ها قبل در یکی از اعیاد غدیر با هم عقد اخوت بسته بودند.

پس از پایان جنگ سی‌وسه روز و پیروزی حزب‌الله، مسئولیت یک واحد بسیار مهم و حساس به او واگذار شد. جزئیات و مشخصات این سمت به‌دلیل امنیتی، تا امروز از سوی مقاومت اسلامی و هم‌زمان شهید فاش نشده است. تنها چیزی که می‌توان در این سمت گفت این است که از نظر جایگاه و موقعیت جزو حساس‌ترین بخش‌های نظامی مقاومت اسلامی به‌حساب می‌آید.

تبدیل شدن اعتراضات در سوریه به جنگی که نیروهای آن تا دندان مسلح بودند، به خوبی نشان داد که در صورت عدم واکنش فوری نسبت به این قضیه، بزودی پای لبنان هم به درگیری باز خواهد شد. این حال نیروهای مقاومت اسلامی سعی کردند از هر نوع اقدام سناش‌بخودداری کنند اما تهدید حرم مطهر حضرت زینب کبری(س) و تلاش برای کوچ اجباری مردم مناطق شیعه‌نشین سوریه، خصوصاً مناطق همجوار با مرز لبنان همراه با تهدید شیعیان لبنان نسبت به ادامه جنگ به داخل این کشور پس از سرنگون کردن دولت سوریه، این شهیدان کلماتی به‌جای «هرم، مستقر شوید، دقت کن و…» تأثیر بسیار زیادی در احترام و علاقه نیروهای مقاومت اسلامی به او داشت.

تبدیل شدن اعتراضات در سوریه به جنگی که نیروهای آن تا دندان مسلح بودند، به خوبی نشان داد که در صورت عدم واکنش فوری نسبت به این قضیه، بزودی پای لبنان هم به درگیری باز خواهد شد. این حال نیروهای مقاومت اسلامی سعی کردند از هر نوع اقدام سناش‌بخودداری کنند اما تهدید حرم مطهر حضرت زینب کبری(س) و تلاش برای کوچ اجباری مردم مناطق شیعه‌نشین سوریه، خصوصاً مناطق همجوار با مرز لبنان همراه با تهدید شیعیان لبنان نسبت به ادامه جنگ به داخل این کشور پس از سرنگون کردن دولت سوریه، این شهیدان کلماتی به‌جای «هرم، مستقر شوید، دقت کن و…» تأثیر بسیار زیادی در احترام و علاقه نیروهای مقاومت اسلامی به او داشت.

حاج ابومحمد از زمان آغاز نبرد بطور مداوم بین دفتر فرماندهی واحد خود و داخل خاک سوریه در تردد بود. هر بار که فرصت زمانی مأموریت در دمشق اجازه می‌داد، به زیارت حضرت زینب کبری(س) مشرف می‌شد. در عین حال، به‌صورت مداوم به نیروهای خود در خطوط درگیری، چه در مناطق میان مرزهای سوریه و لبنان و چه در دیگر نقاط، سرکنی می‌کرد. مانند دهه‌های قبل و دوران مبارزه

